

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

پیرامون آیه 28 از سوره مبارکه بقره، «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَانًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» نکاتی بیان شد. مخصوصاً این نکته که آیا از این آیه شریفه، مسئله‌ی برزخ و حیات برزخی استفاده می‌شود یا خیر؟ نتیجه این شد که استفاده کردن حیات برزخی از آیه شریفه، بسیار مشکل است. حال چند نکته‌ی دیگر در مورد این آیه شریفه باقی مانده است که باید بررسی شود:

یک نکته این است که مراد از «تَكْفُرُونَ» در آیه شریفه، چه کفری است؟

مراد از «تَكْفُرُونَ» در آیه 28 سوره بقره

دیدگاه صاحب تسنیم

در برخی از تفاسیر؛ از جمله، تفسیر تسنیم نقل شده که «تَكْفُرُونَ» اطلاق دارد، شامل سه نوع کفر می‌شود: «کفر در خالقیت» ، «کفر در ربوبیت» و «کفر عملی» که همان گناه باشد. یعنی اینکه آیه شریفه، هم خطاب به کسانی است که کفر در خالقیت دارند، خداوند تبارک و تعالی را به عنوان خالق منکرند، می‌گویند ما از همین ماده آفریده شده ایم. و همچنین خطاب به کسانی است که کفر در ربوبیت دارند، یعنی خدا را به عنوان خالق قبول دارند اما به عنوان اینکه ربوبیت و اختیار آسمان و زمین را خدا داشته باشد را منکر هستند. و همچنین آیه شریفه خطاب به کسانی است که کفر عملی دارند، یعنی گناه و معصیت خداوند را می‌کنند.

در نتیجه «كَيْفَ تَكْفُرُونَ» توبیخ برای همه اینهاست، هم توبیخ برای آنهایی است که خالقیت را منکرند، هم آنهایی که ربوبیت را منکرند، همان آنهایی که کفر عملی دارند. حتی ایشان تصریح کردند که آیه شریفه، نسبت به کسانی که کفر در خالقیت دارند برهان است، نسبت به کسانی که کفر در ربوبیت دارند جدال است، نسبت به کسانی که کفر عملی دارند موعظه‌ی حسنه است.^[1]

تحقیق مطلب این است که:

اولا: اگر کلمه‌ی «بِاللّهِ» در این آیه شریفه نبود و خدا می‌فرمود: «کیف تکفرون»، «وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» در این هنگام «تَكْفُرُونَ» مطلق خواهد بود، البته اگر مبنای مرحوم آخوند که می‌فرمایند: قدر متیقن در مقام مخاطب، مانع از ظهور اطلاق می‌شود، پذیرفته گردد، دیگر دلالت بر اطلاق نمی‌کند و شامل گناهکاران نمی‌شود، فقط شامل همان کسانی می‌شود که کفر در خالقیت و کفر در ربوبیت دارند.

پس اگر مبنای مرحوم آخوند، مورد پذیرش واقع نشود و کلمه‌ی «بِاللّهِ» نیز در آیه شریفه نباشد در این صورت «كَيْفَ تَكْفُرُونَ» مطلق خواهد بود. لکن با وجود کلمه‌ی «بِاللّهِ» در آیه شریفه «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّهِ» آیا می‌شود گفت کسی که گناه می‌کند کفر به خدا دارد؟ این بسیار مشکل است. هر چند در روایات وارد شده، کسی که گناه می‌کند در حین گناه «لَا يَكُونُ مُؤْمِنًا» ولی این به عنوان یک تنزیل و به عنوان یک تعبد مطرح است زیرا کسی که گناه می‌کند از اسلام خارج نمی‌شود، هر چند گناه کبیره را انجام دهد و اصرار بر کبیره هم داشته باشد، موجب خروج از اسلام و داخل در وادی کفر نمی‌شود.

پس آیه بسیار بعید و مشکل است که کفر عملی را که گناه است بگیرد، چون کسی که کفر عملی دارد تنزیلاً کافر است نه واقعاً.

ثانیا: به کسانی که در حین گناه، به او کافر گفته می‌شود، اما بعد از انجام گناه، عنوان کافر را ندارند (اگر مسلمان باشد) دیگر مخاطب آیه نخواهند بود تا دلالت بر اطلاق نماید، زیرا مخاطب در «كَيْفَ تَكْفُرُونَ» افرادی هستند که بر کفر استمرار دارند، خداوند اینها را خطاب قرار داده. بنابراین به قرینه‌ی کلمه‌ی «بِاللّهِ»، آیه ظهور روشنی، در کفر در خالقیت (منکر خدا هستند) دارد و اگر هم از این مرحله تنزل شود، نهایت این است که کفر در ربوبیت را هم شامل بشود، اما آیه، اصلاً دلالتی بر کفر عملی و مسئله‌ی معصیت ندارد.

نکته: فرق کافر و مشرک در این است که؛ مشرک، نسبت به خدا شریک قائل است. ولی کافر کسی است که اصل وجود خدا را قبول ندارد.

برای کفر معانی متعددی بیان شده یکی از آن معانی، کفران نعمت است و در بحث فقه، در آیه شریفه «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»^[2] در مورد «وَمَنْ كَفَرَ» بحث زیادی در میان فقها مطرح شده که در نهایت نظر مختار این شد که مراد از «وَمَنْ كَفَرَ»، کفران نعمت است. در اینجا نیز آیا «تَكْفُرُونَ» کفران نعمت را هم می‌گیرد؟ پاسخ این است که خیر، شامل کفران نعمت نمی‌شود. بلکه «تَكْفُرُونَ» کفر در خالقیت را می‌گیرد، نهایتش این است که کفر در ربوبیت را هم شامل شود و اینکه گفته شود نسبت به کسی که گناهکار است، آیه به لسان موعظه است، کلام صحیحی نیست بلکه لسان آیه، لسان توبیخ است و می‌گوید شما هیچی نبودید، شما را خدا آفرید و بعد میراند و زنده کرد «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» با این وجود «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّهِ» چرا کفر می‌ورزید.

مراد از «لَمْ تَكُ شَيْئًا» در سوره مریم و «لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» در سوره انسان و ارتباط آن با «أَمْوَاتًا» در آیه 28 سوره بقره

عبارت «أَمْوَاتًا» قبلاً مورد بررسی واقع شود و گفتیم «أَمْوَاتًا» را برخی به نطفه و برخی به خاک معنا کرده اند و نظرمختار این شد که «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا» یعنی «کنتم اعداماً» هیچی نبودید.

حال بحثی که در اینجا وجود دارد این است که بین آیه 9 سوره مریم «وَقَدْ خَلَقْتُمْ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا»^[3] و آیه 1 سوره انسان «حِينَ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا»^[4] چه ارتباطی وجود دارد و اینکه حضرت مریم(س) می‌گوید «لَمْ تَكُ شَيْئًا» و در

سوره انسان آمده «لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً»، آیا می توان بین این دو جمع کرد به این صورت که در جمع بین دو آیه گفته شود: انسان قبل از اینکه خلق شود یک چیزی بوده، «خاک بوده»، «نطفه بوده» بلاخره قابل توجه بوده، ولی مذکوراً نبوده، پس از این دو آیه، نتیجه گرفته شود که مراد از «أَمْواتاً» در آیه 28 سوره بقره، نطفه یا خاک است.

به عبارت دیگر؛ آیا قرآن می گوید انسان یک چیزی بوده و مذکور نبوده؛ یعنی قابل اعتنا نبوده، هیچ توجهی به آن نمی شده، یا اصلاً هیچی نبوده؟

آیا «لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً» در سوره انسان، تفسیر «لَمْ تَكُ شَيْئاً» در سوره مریم می باشد؟ یعنی یک چیزی بودی ولی مذکور نبود، که حرف نفی «لم» به قید مذکوراً می خورد، یعنی «لم یکن شیئاً مذکوراً».

حقیقت امر این است که:

اولاً: این دو آیه، دو آیه ی نافیین هستند «لَمْ تَكُ شَيْئاً» ، «لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً» و با هم تنافی ندارند، همان طوری که مثبتین با هم تنافی ندارند، اگر متکلم گفت «اعتق رغبةً» و بعد گفت «اعتق رغبةً مؤمنةً»، در اینجا مشهور می گویند اینجا اطلاق و تقيید راه ندارد، در نافیین هم همینطور است، می گوید «نبودید» ، «شیء مذکور نبودید»، اینجا با هم تنافی ندارند که بخواهد قید برای او باشد و در نتیجه اصلاً این «مَذْكُوراً» خودش تفسیر برای «شَيْئاً» است، نه اینکه یک شیئی هستید و مذکور نیستید، بلکه آیه می گوید «چون هیچی نبودید» ، «مذکور نیستید» نه اینکه چیزی بودید و مذکور نیستید.

لکن برخی از بزرگان، «مَذْكُوراً» در آیه «لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً» را قید احترازی می گیرند و با قید «مَذْكُوراً» ، «لَمْ تَكُ شَيْئاً» در سوره مریم را تقيید می زنند و می گویند «لم یکن شیئاً مذکوراً»، یعنی «لم یکن مذکوراً»، چیزی بودید ولی مذکور نبودید.

در حالی که قاعده ی اطلاق و تقيید در جایی است که تنافی مطرح باشد، جایی که تنافی مطرح نباشد دیگر اطلاق و تقيید راه ندارد.

ثانیاً: اصلاً عبارت «مَذْكُوراً» در «لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً»، قید احترازی نیست تا گفته شود شیء دو جور است: شیء مذکور و شیء غیر مذکور، بلکه آیه دلالت دارد که شما هیچی نبودید تا مذکور باشید، نه اینکه یک چیزی بودید ولی مذکور نبودید.

نتیجه دو دیدگاه این است که اگر گفته شود که این دو تا آیه می گوید شما یک چیزی بودید و مذکور نبودید، پس کلمه ی «أَمْواتاً» را، باید حمل بر نطفه و یا حمل بر خاک نمود. اما اگر گفته شود آیه دلالت دارد که شما هیچی نبودید و از هیچ شما را آفریدیم «فَأَحْیَاكُم»، پس «كُنْتُمْ أَمْواتاً» یعنی «كنتم اعدماً».

از آنجا که نطفه، مرحله ی از حیات است و قبل از نطفه، مرحله خاک است و خود خاک هم حیات دارد و به عنوان یک موجود زنده شمرده می شود زیرا به وسیله ی آب، در آن گیاه رشد می کند، پس خاک هم یک مخلوقی است که در آن حیات وجود دارد.

بنابراین حیات از زمان خاک شروع می شود، زیرا قبل از اینکه خدا آسمان و زمین را خلق کند هیچی نبود و انسان، همان مرحله را داشته، بعد خاک شده و از خاک آدم آفریده شد «بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ»^[5]، «طین» هم خودش یک خلقی است، از نطفه ی آدم نیز، انسان های دیگر آفریده شده اند، پس نتیجه گرفته می شود که «كُنْتُمْ أَمْواتاً» یعنی «كنتم اعدماً» که بازگشت به مرحله ی قبل از خاک می کند که حیاتی نبود، هیچی نبود.

حال اگر کسی بگوید خاک موجود زنده نیست، پس حیات از بدو نطفه شروع می‌شود، خود نطفه که مسلم حیات دارد در این که در نطفه حیات وجود دارد تردیدی نیست، پس در این هنگام نباید «فَأَحْيَاكُمْ» را به ولوج روح و تولد معنا شود بلکه از همان زمان نطفه حساب می‌شود، در نتیجه امواتاً را نمی‌شود به نطفه معنا کرد، چون نطفه حیات دارد لذا باید به همان اعداماً معنا نمود.

پس این دو آیه سوره مریم و سوره انسان قرینه نمی‌شود که «أَمْوَاتاً» به معنای نطفه باشد بلکه «أَمْوَاتاً» به همان معنای اعداماً می‌باشد و برخی مفسرین نیز چنین قائل شده اند.

فلسفه حرف «فاء» در «فَأَحْيَاكُمْ» و حرف «ثم» در «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

در این آیه شریفه سوره بقره چرا مرحله‌ی اول را می‌گوید «فَأَحْيَاكُمْ» با «فاء» آورده ولی بعد می‌گوید: «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»، بقیه را با «ثم» بیان کرده.

کلام فخر رازی

ایشان می‌گویند: «الاحياء الاول قد يعقب الموت بغیر تراخ»^[6] بدون فاصله است؛ یعنی چون بین موت و احیا، فاصله نمی‌افتد، موت بلا فاصله احیاست، لذا «فَأَحْيَاكُمْ» فرموده. اما بعد از احیا، مقدار زمانی سپری می‌شود تا به اماته می‌رسد و آن اماته نیز دوباره زمان می‌برد تا به «يُحْيِيكُمْ» می‌رسد به همین خاطر با «ثم» بیان شده. پس فخر رازی می‌گوید چون بین «أَمْوَاتاً» و «فَأَحْيَاكُمْ» فاصله‌ی زمانی نیست لذا خداوند تبارک و تعالی فاء آورده اما «يُمِيتُكُمْ» چون از احیاء اول فاصله دارد هر کسی که خلق می‌شود تا مردنش هفتاد، هشتاد سال طول می‌کشد، احیای دوم نیز که به نظر مختار، همان احیای روز قیامت است اینهم با فاصله است لذا با «ثم» بیان شده.

این جوابی که فخر رازی بیان کرد، صاحب کتاب تسنیم نیز از این جواب تبعیت فرمودند و عین جواب فخر رازی را در کتاب تسنیم مطرح می‌کند.

دیدگاه حضرت استاد و مناقشه در کلام فخر رازی

وقتی به کتب ادبی مراجعه می‌شود، برای «فاء» سه معنا بیان شده: «رابطه»، «عاطفه» و «زائده»، می‌گویند «فاء» یا برای عطف است یا برای ربط و یا برای زائده است و فاء عاطفه نیز می‌گویند سه جور است یا ترتیب است یا تعقیب است یا سببیت است.

«فاء» ترتیب را می‌گویند: «قام زيدٌ فعمرؤ» زید، اول ایستاد و بعد عمرو ایستاد، در «فاء» تعقیب می‌گویند «دخلت البصره فبغداد»، من داخل بصره شدم و بعد بغداد، یعنی دیگر در بصره توقف نکردم و بلا فاصله به بغداد آمدم، کسی که در بصره یکی دو روز بماند و بعد بغداد برود نمی‌گویند «فبغداد» بلکه می‌گویند «ثم بغداد»، یکی هم سببیت است.

با عنایت به این مطلب:

اولاً: «فاء» در آیه شریفه «كُنْتُمْ أَمْوَاتاً فَأَحْيَاكُمْ»، برای ترتیب وجود، آمده، می‌گوید ترتیب وجود این است که موت و بعد احیا

بوده، کاری به فاصله‌ی کم و زیاد ندارد، فقط ترتیب را دلالت دارد، یعنی بر خلاف آنچه که فخر رازی می‌گوید، زیرا ایشان می‌گویند این «فَأَحْيَاكُمْ»، دلالت دارد بر اینکه تراخی نبوده.

در حالی که به نظر ما، اصلاً دلالت بر عدم تراخی ندارد، فقط دلالت بر ترتیب می‌کند که بعد از اموات، احیاء است،

ثانیاً: «أَمْوَاتاً» که به معنای «لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً» است، زمان‌های زیادی طول کشیده، هزاران سال انسان اموات بوده و بعد احیا شده، پس «أَمْوَاتاً» هم زمان زیاد بوده، زمانی سپری شد تا احیاء صورت گرفته، لذا نمی‌توان گفت چون بین «أَمْوَاتاً» و «فَأَحْيَاكُمْ» فاصله‌ی زمانی نیست به همین خاطر با «فاء» بیان شده، این مشکل است از آیه استفاده شود، بلکه فاء در آیه شریفه به معنای ترتیب است و اصلاً آیه در مقام بیان فاصله و عدم فاصله نیست.

آیه 28 سوره بقره در مقام اخبار یا احتجاج!

بحث دیگر این است که آیا آیه شریفه، در مقام اخبار است یا در مقام احتجاج است؟ آیا خداوند تبارک و تعالی به کفار مراحل وجودی انسان را خبر می‌دهد، می‌گوید شما نبودید بعد من شما را زنده کردم، دوباره می‌میرانم و دوباره زنده می‌کنم و دوباره به من برمی‌گردید.

به نظر می‌رسد آیه در مقام اخبار نیست زیرا اگر آیه در مقام اخبار باشد چه اثری برای کفار دارد، کفار که این مراحل را قبول ندارد فقط «أَمْوَاتاً» را قبول دارد و می‌گوید همین خاک و ماده من را آفریده، تو مرا نمی‌میرانی، من خود به خود از بین می‌روم، تو دیگر من را برای قیامت احیا نمی‌کنی، قیامتی نیست. پس کفار که این مراحل را قبول ندارد، و در نظر کافر اینها همه لغو است یا کذب است، دیگر نمی‌توان گفت، آیه فقط در مقام اخبار است بلکه آیه شریفه در مقام احتجاج است.

احتجاج نیز خودش بر دو نوع است:

یک نوع این است که «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» یعنی یک گروه دیگری از انسان‌ها مثل شما را ما زنده می‌کنیم، یعنی ما آدم‌هایی را می‌آوریم زنده می‌کنیم، بعد اینها را می‌میرانیم «ثُمَّ يَحْيِيكُمْ مِنْ نَوْعِكُمْ» از نوع شما، دوباره یک گروه دیگر را می‌آوریم.

این نوع احتجاج خیلی خلاف ظاهر است، برای اینکه این «كُمُها» همه یک گروه‌اند اما «يُحْيِيكُمْ» آخر را بگوئیم «يَحْيِيكُمْ مِنْ نَوْعِكُمْ» خلاف ظاهر است. حتی همین «يُحْيِيكُمْ» دوم به خوبی دلالت بر معاد جسمانی دارد.

پس این «كُمُها» مربوط به مجموع است و همه را می‌گوید، البته بعضی‌ها خواستند آیه را ببرند در رجعت و اشکالش این است که رجعت مربوط به عده خاصی است ولی آیه شریفه در مورد همه‌ی انسان‌ها است و «يُحْيِيكُمْ» دوم نیز مربوط به احیای در روز قیامت و برای بعث و نشور است.

نوع دیگر احتجاج که آیه نیز در مقام آن است اینکه بگوئیم: مخاطب به كُم در همه‌ی اینها، همه‌ی انسانها هستند خدا به همه انسان‌ها می‌فرماید: «كُنْتُمْ أَمْوَاتاً فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ». آن وقت باید به این آیه‌ی شریفه ضمیمه کرد که آن خدایی که شما نبودید، احیا کرد شما را، این احیای اول برای غرضی بوده و دوباره همان خدا شما را می‌میراند و دوباره احیاء می‌کند، همه دارای هدف است و اگر گفته شود هدفی برایش نیست و لغو است، صدور لغو و عبث، از حکیم، باطل خواهد است، پس از آنجا که «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» و «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» دارای هدف است استفاده می‌شود که آیه شریفه در مقام احتجاج برکفار است.

- [1] □ تفسير تسنيم، ج2، ص: 583
- [2] □ «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» آل عمران، 97.
- [3] □ «قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا»
- [4] □ « هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا»
- [5] □ «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ» سورة سجده، آيه7.
- [6] □ «قلنا لأن الإحياء الأول قد يعقب الموت بغير تراخ، و أما الموت فقد تراخى عن الإحياء و الإحياء الثاني كذلك متراخ عن الموت إن أريد به النور تراخياً ظاهراً» مفاتيح العيب، ج2، ص: 376